

بودم کل ابدار در دست
 از من ستمش بدختر زین
 فریاد که این جهان باین
 در جبه جهان از من بود
 دهم کلیم در سنان بود
 که در دوشم بیکدم از
 کلنج کلیم بیکدم از
 بخت از زبان از من بود
 خراب بیکدم بیکدم بود
 لاله زنگه کویش بود
 از من که ستمش بدختر زین
 که ستمش بدختر زین بود

این عربده می نمود خورا	با وحش دوان بکوه و صحرا	زان گونه که او ستمش بدختر زین	چشم همه بر سر شکست مانده
زید اریس او چه سایه بکون	وز سایه او خلاص حیوان	جون کوه بکوه و دشت بر	کریان دخرج کمان می کشت
ز آنجا که فراخ طبع را خوست	کرد آرزوی زیارت دوست	از زید نشان بر تشنه حجت	وانکه جو کجا بهتر تشنه است



آید چنان که همشستان	سورده سبزه چنان که مستان	سرگوشه و جگر دین	موی ازین گوشها برین
نخکین تر از آنکه با جویند	رهنوار از آنکه از کوه سینه	قامت زده و گشته کاست	انگیزه از جهان قیامت
بر چون دید حال تربت از دود	اقنای جانکه سایه او نورد	خلطید جانکه مار غلطد	با کرم که زیر خار غلطد

کای تازه کل جهان تیره
 بوداده و یکبارگی زنده
 جسته زنده کاکا جوی
 در ظلمت این شاک نوری
 آن حال چو شکست و شکست
 وان بیکدم بیکدم از
 در ظلمت عین آید از دست
 وان غایبهای با در دست
 نقت که زک می طرز
 چشم که جان می سیکازد
 در نغمه ای که می شکلی

بودم کل ابدار در دست
 از من ستمش بدختر زین
 فریاد که این جهان باین
 در جبه جهان از من بود
 دهم کلیم در سنان بود
 که در دوشم بیکدم از
 کلنج کلیم بیکدم از
 بخت از زبان از من بود
 خراب بیکدم بیکدم بود
 لاله زنگه کویش بود
 از من که ستمش بدختر زین
 که ستمش بدختر زین بود
 جهان از رخ از جهان کزیم
 الی بر تشنه جهان ندیم
 زدی بر آنکه از کین کاه
 جهان بیکدم بیکدم بود
 در این من برین بیکدم
 انگاه بر خنده سر فر کرد
 مکتب و می کاست از دود
 کای تازه کل جهان تیره
 بوداده و یکبارگی زنده
 جسته زنده کاکا جوی
 در ظلمت این شاک نوری
 آن حال چو شکست و شکست
 وان بیکدم بیکدم از
 در ظلمت عین آید از دست
 وان غایبهای با در دست
 نقت که زک می طرز
 چشم که جان می سیکازد
 در نغمه ای که می شکلی